

بن اوکری و تلفیقی از فرهنگ‌های آفریقایی و اروپایی

بن اوکری نویسنده نیجریه‌ای - که در حال حاضر در لندن زندگی می‌کند - تاکنون ده رمان و یک مجموعه شعر به چاپ رسانده است. کتابهای این نویسنده که شهرتی بین‌المللی دارد برنده چندین جایزه ادبی شده است که از آن میان می‌توان از «جایزه نویسندگان کامنولث برای افریقا»، «جایزه پاریس ریویو برای قصه‌نویسی»، «جایزه ادبی بین‌المللی Chianti Rufino - Antico»، و «جایزه Premio Grinzane Cavour» نام برد. در سال ۱۹۹۵ World Economic Forum به عنوان قدردانی از سهم برجسته‌ای که بن اوکری در پیشبرد هنر و تفاهم و فرهنگ‌ها داشته است، «جایزه کریستال» را به وی اهدا کرد.

تازه‌ترین کتاب بن اوکری زیر عنوان «عشق پرخطر» در سال ۱۹۹۶ توسط بنگاه انتشاراتی Phoenix House در لندن انتشار یافت. بدین مناسبت تینا فولک Tina Faulk روزنامه‌نگار استرالیایی در گفتگویی با بن اوکری نقطه‌نظرهای این نویسنده را پیرامون زندگی و کار نویسندگی جویا شده است. که برگردان آن مقاله را می‌خوانید:

باید مراقب بود. زندگی ما در حال دگرگون‌نیست. خدا یا نمان سکوت اختیار کرده‌اند. نیاکانمان دم فرو کشیده‌اند. چیز بزرگی از آسمان فرود خواهد آمد و چهره زمین را دگرگون خواهد ساخت. موشان و قورباغگان سرنوشت خود را درک می‌کنند. هان، از چه روی بشر سرنوشت خود را درک نکند؟ (بن اوکری)

بن اوکری Ben Okri در سال ۱۹۵۹ در لاگوس، نیجریه دنیا آمد. وی همواره بدین نکته اشاره می‌کند که نوشته‌های او متأثر از دوران کودکیش است که آمیخته با افسانه‌ها و سنن

افریقایی بوده است.

اوکری معمولاً جزئیات زیادی پیرامون زندگی شخصی خود در اختیار دیگران نمی‌نهد زیرا بر این باور است که این مقوله‌ها را باید در داستان‌ها کشف کرد. در عوض ترجیح می‌دهد درباره آنچه که خوانده است سخن گوید: ابتدا داستانهای افریقایی، سپس اساطیر کلاسیک اروپا موجود در کتابخانه داستان‌های کلاسیک غربی پدرش؛ و اینکه چگونه نوشته‌های وی از خواندن این کتاب‌ها تأثیر پذیرفته است. ازارو Azzaro کودک روح‌وار او در کتاب جاده گرسنه Famished Road فرآورده چنین پیوندیست، آمیزه‌ای از افسانه‌های بومی آفریقایی و نوشته‌های کلاسیک اروپایی.

دید جهانی اوکری ترکیبی است از سنت‌های افریقایی و اروپایی، دیدگاهی که در یک‌ایک داستان‌هایش کاویده است: نخستین کتابش گل‌ها و سایه‌ها Flowers and Shadows (۱۹۸۰) که در هیجده سالگی آن را به پایان رساند، چشم‌اندازهای درون Landscapes Within (۱۹۸۴)، رویدادهای معبد Incidents at the Shrine (۱۹۸۶)، و کتابی که به شهرتش رساند جاده گرسنه (۱۹۹۲).

رمان‌های اوکری به زبان انگلیسی نوشته شده است، زبانی که وی با روشنی و مهارتی شگرف بکار می‌گیرد تا خوانندگانش را به دنیای پرتلاطم داستان تازه‌اش عشق پرخطر Dangerous Love ببرد. داستان عشق پرخطر در پرجمعیت‌ترین کشور آفریقا - نیجریه - پس از جنگ‌های داخلی جان می‌گیرد؛ کشوری که ول سویینکا Wole Soyinka برنده جایزه نوبل در نقد کتابی در نیویورک تایمز آن را «زخم سرگشاده یک قاره» توصیف می‌کند. عشق پرخطر داستان هنرمند جوانی است به نام اوموو Omovo که در محله‌ای فقیرنشین زندگی می‌کند و دل به عشق زنی سپرده است، و نه تنها عشق آن دو بلکه زمان نیز پرخطر است. لاگوس بعد از جنگ است. آنهایی که آزادانه سخن می‌گویند سرکوب می‌شوند. رقابت‌ها، دشمنی‌ها و حسادت‌های کوچک کسانی که در محدوده محله فقیرنشین در چنگال فقر و فاقه گرفتارند در زندگی شخصیت‌های داستان اثر می‌گذارد. آنکه بیش از همه در دام گرفتار آمده است ایفیوا Ifeyiwa است، عروس بچه‌سال شوهری خشن و جانور خوی، دختری که مادر بیوه‌اش او را در مقابل پول به مردی مسن‌تر داده است. شوهر وی بکلی عازری از خوبی نیست، اما ایفیوا که به مدرسه رفته است و می‌داند که می‌توانست زندگی متفاوتی داشته باشد در زندگی خواهان چیزی بیش از یک ازدواج سنتی آفریقاییست. ایفیوا دست از جان شسته با اوموو روابطی برقرار می‌سازد بدون آنکه از دردسر آفرینندگان محلی که چشم و گوش محله فقیرنشین متعفن و پرسروصدا هستند و تمام حرکات آنان را زیر نظر دارند بیمی به دل راه دهد.

عشق پرخطر با روشنی و الزامی شگرف به بیان زندگی و خواسته‌های زنان و مردان افریقایی جوان و تهدست شهرنشین می‌پردازد که در بند زبان‌ها، نسل‌ها و آداب و رسوم قبیله‌ای (در برابر رواج پدیده‌های تجاری) گرفتار آمده‌اند.



• نثر اوکری

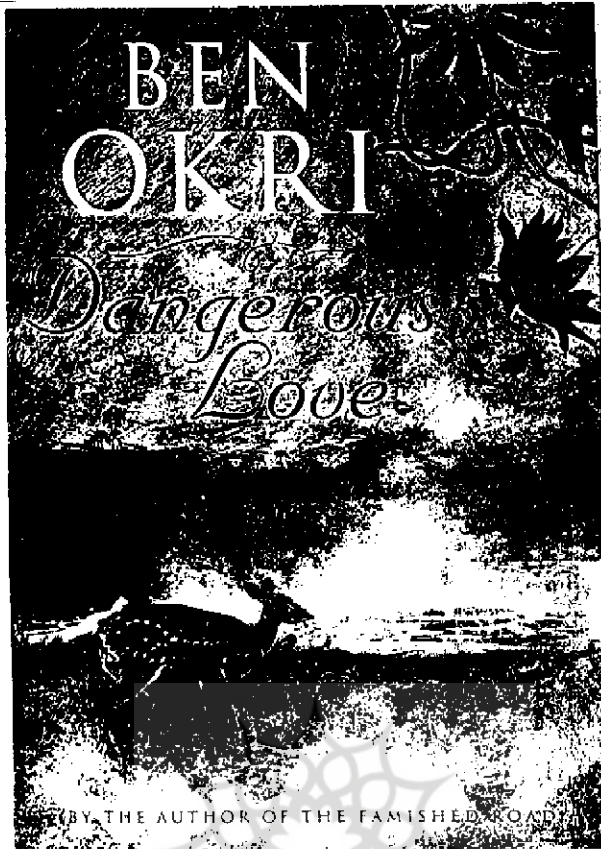
... خواب دید که شوهر می‌خواهد او را قربانی خویشاوندانش کند. شوهرش را دید تحریک شده با دشنه‌ای ترسناک در دست. بهر سوی که می‌دوید خویشاوندان شوهر، زنانی با چهره‌های کوچک تلخ و چشمان سخت، راه بر او می‌بستند. فریاد زد. جاده‌ای بازدید و به سوی آن دوید - اما ناگهان پدرش - بی‌سر، تفنگ دانمارکی‌اش در دست - پدیدار گشت. بر جای ایستاد، به زانو افتاد و چشم براه شوهر ماند. شوهر با لبخندی بر چهره به او نزدیک شد، گردن‌بندهای طلائی گردنش را به پایین خم کرده بود، دشنه در دست داشت.

عشق پرخطر به جهات بسیاری جالب است از جمله آنکه رمان کاملیست از یک رمان، بازنویسی رمان قبلی اوکری چشم‌اندازهای درون. اوکری می‌گوید چشم‌اندازهای درون را زمانی نوشتم که شاید ۲۰ یا ۲۱ ساله بودم. بر این باور بودم که ما این دنیا را درون خود حمل می‌کنیم. روی دو سطح هموار حرکت می‌نماییم، عشق می‌ورزیم، رنج می‌کشیم، تجربه می‌کنیم. وقتی کا به دنیا می‌نگریم آن را از دریچه‌ی درون خود می‌بینیم. در نوشتن چشم‌اندازهای درون ندای دل خوب بنویسم، اما بهرحال کتاب منتشر شد، و با استقبال و تحسین هم روبرو گشت. ولی من سخت با ناکامی دست به گریبان بودم، متوجه نشده بودم که کمبودی هست، چیزی در این میاز کم است، همچنانکه اگر مواد زیادی در پخت غذا به کار نرود همواره چیزی کم است. در ۲۰ سالگی مواد زیادی در اختیار نداشتم. سالها طول کشید تا جاده‌گرسنه را نوشتم، در این سالها

پیرامون جنبه‌های تاریخی، اسطوره‌ای و روحی داستان‌پردازی آموختم. پس به سراغ کتاب رفتم و با بکار گرفتن آنچه که از ۲۰ سالگی به بعد فرا گرفته بودم چشم‌اندازها را بطور کامل بازنوشتیم. این زمان دیگر تا اندازه زیادی اکسپرسیونیست‌تر و سوررئالیست‌تر شده بودم. حال که عشق پرخطر را نوشته‌ام دور بسته شده است و من می‌توانم سفر خود را با روحیه‌ای بهتر ادامه دهم. اما اوکری در رمان تازه‌اش دیدی بسیار تاریک و نومیدانه از زنان افریقایی بدست می‌دهد. اگر زنی جوان، تحصیلکرده، صاحب درک و حساس در غل و زنجیر مسائل قبیله‌ای گرفتار باشد برای دیگر زنانی که از چنین خصوصیتی برخوردار نیستند چه جای امیدی هست؟ از اوکری می‌پرسم چه پیامی را می‌خواسته است به خواننده القا کند؟ صدایش ملایم، اما رنجیده، می‌شود همچون خرنش گریه بزرگ در قفس افتاده‌ای که از لابه‌لای میله‌ها سیخی به تنش فروکنند. می‌گوید: «این قصه عشقی خطرناک است نه تنها بین دو انسان بلکه حدود و حواشی انسانها را نیز به خطر می‌اندازد. وقتی که عشق می‌ورزی به بیرون از مرزها کشانده می‌شوی، این اقتضای عشق است، نمی‌توان برآستی دوست داشت و دستخوش دگرگونی نگردید». «وقتی که عاشق می‌شوی دیوارها فرو می‌باشند، عشق سرآغاز دشواری‌هاست. این رمان ارتباطات غیرمستقیم گوناگونی برقرار می‌سازد. خیال نمی‌کنم که در این کتاب زنان را مورد بدرفتاری قرار داده باشم - البته می‌توان گفت که با سگها نیز بد رفتار می‌شود - اما چنین نیتی نداشته‌ام. منظورم این است که من همه نقات را پر نمی‌کنم، چیزهایی که ما را می‌کشد چیزهای مبهم است. زندگی و مرگ این زن ربطی به هم ندارد [اما] باید به جریان‌ات نهانی توجه داشت، انگشت دراز استعمار. بخاطر دارید که او در کشمکش‌های مرزی کشته شد، مردم پر سر یک خط مرزی که توسط نیرویی استعماری کشیده شده بود می‌جنگیدند، یک اختلاف مرزی صدساله. ایفیوا ایمانش را به خردمندان سالمند از دست داده است، خودسر و لجوج است، تصمیم‌های بدی می‌گیرد. دیگران به او می‌گویند به روستا نرود، این زمان موقع رفتن نیست ولی او این اندرز نیک را نادیده می‌انگارد. عشق پرخطر همانقدر که درباره بی‌پروایی زاده جوانیست پیرامون یک دختر و همسر ترسناک و عشق او نیز هست. هنگامی که ایفیوا را می‌نوشتم بدو سخت علاقه‌مند بودم، ولی او تصمیم‌هایی گرفت. به حرف کسی گوش نداد. کتاب پیرامون چیزهایی کوچک نیز هست، خانواده، محله فقیرنشین، راز حیوانات و انتقامجویی آنها. واقع‌گرایی جادویی افریقایی در عشق پرخطر خیلی کمتر از جاده گرمسره است، کتاب پر است از خواب و رؤیا، با این حال نزدیک‌تر به گروه خوانندگان بین‌المللی. خواننده در هر کجای دنیا که باشد می‌تواند سرخوردگی‌های او موو، به عنوان یک مرد و یک هنرمند نقاش، و درد ایفی را به خوبی درک کند، دو انسانی که سخت در تلاشند تا گوشه کوچکی از زندگی خود را در اختیار خود بگیرند.

«آموخته‌ام که حتی آنچه که دل را می‌شکند و آن را جریحه‌دار می‌سازد بر قلب ژرفای بیشتری می‌بخشد. این چیزیست که زمان به من آموخته است».

اما آیا این رمانی سیاسی است که می‌خواهد پیامی درباره وطن او به جهان بفرستد؟ اوکری



می‌گوید: «من راجع به این چیزها نمی‌اندیشم. من بیش از هر چیز یک رمان‌نویس هستم، کار من کاری پس‌سترگ است. مشکلات سیاسی گذرا هستند، می‌آیند و می‌روند ولی یک کتاب نقطه شروع بازیست برای تفسیرها، نشانه‌ها، تحریکات و اشارات. اگر پس از گذشت ده سال آن را بخوانید باید همچنان کشش پیشین را داشته خواننده را به خود مشغول دارد.»

اوکری به کدام‌یک از شخصیت‌های سیاسی - اعم از زنده یا مرده - بیش از همه احترام می‌گذارد؟ می‌دانید، میل ندارم رسماً و علناً از هیچ شخصیت سیاسی ستایش و تمجید کنم زیرا پنهانکاری‌های بسیاری وجود دارد، چیزهایی که هیچ‌کس از آنها آگاهی ندارد، کشتارهای اسرارآمیز، فساد؛ ولی باید بگویم ماندلا، البته ماندلا، و همچنین لینکلن. لینکلن پراستی کوشید که انسان خوبی باشد، البته در ابتدا معتقد به الغا نبود ولی چون قلبش روزبروز بیشتر به راه شرف و حقیقت و عدالت‌خواهی کشیده شد به این امر متقاعد گشت. او مردی فوق‌العاده با حیثیت، درست، فهمیده و باهوش بود.»

به نظر اوکری در حال حاضر بزرگ‌ترین خطر برای آزادی انسان چیست؟ می‌گوید: «خطرات بسیاری وجود دارد: سانسور، خودکامگی؛ اما مهم‌ترین خطرها نابردباریست، عدم درک کسانی که با ما تفاوت دارند. به اندازه کافی کتجکاو، سخاوت، صراحت و مهر وجود ندارد، مردم از تفاوت می‌ترسند، از «دیگری» هراس دارند.»

کریستن لوسن (Kristen Lawson) نقدی بر رمان «عشق پرخطر» نوشته است که ترجمه آن را می‌خوانید:

شخصیت اصلی بن اوکری در رمان عشق پرخطر می‌گوید: والاترین وظیفه هنر این است که موجب شود «احساس مردم کامل تر و دیدشان راستین تر گردد». اگر این نظر خود اوکری در مورد هدف ادبیات باشد باید گفت که آخرین رمان او به این هدف رسیده است. عشق پرخطر به خواننده کمک می‌کند تا زندگی مردم محروم از حقوق شهروندی در نیجریه بعد از جنگ‌های داخلی را روشن تر ببیند و کامل تر درک کند.

اوکری کشوری را ترسیم می‌کند که استعمار سفید و جنگ آن را پاره پاره کرده است، مردمی را به تصویر می‌کشد که با دیده فروستن به روی واقعیات، روی آوردن به فرهنگ آمریکایی و به فراموشی سپردن فرهنگ خود، آرزو، فساد و سوءاستفاده از قدرت به تیره‌بختی خود بُعدی ابدی می‌بخشند. ولی اوکری بدبین نیست. او برای زادگاه خویش راه‌گشایی می‌کند، به مردم رهنمود می‌دهد که از تاریخ خود بیاموزند، راجع به آینده خود بیندیشند و تصمیم بگیرند، مسئولیت مبارزه و تصحیح اشتباهات را خود به عهده بگیرند: انتخاب آزادی که از دید اوکری عاری از درد و خالی از خونریزی نیست.

داستان او پیرامون مردمی در محوطه‌ای مسکونی در لاگوس دور می‌زند که زندگیشان را کثافت و فقر سراسر گرفته است با این حال دلمشغولیشان بیش از هر چیز، همانند همه ما، عشق و عوامل تعیین‌کننده روابط خانوادگی و بدست آوردن پول کافی برای گذران زندگیست.

اومو و شخصیت اصلی کتاب است، مرد جوانی که در تلاش است تا استعداد هنری خود را زیر کنترل گرفته هدایت کند دنیای دور و بر خود را روی تابلوی نقاشی به تصویر بکشد؛ این مرد عاشق زنی می‌شود. قصه پیشروی این رابطه محکوم به فنا و درک روزافزون اومو و از خویشتن، از هنرش و از موقع کشورش دنبال می‌کند. اومو سانسونی است که نیروی بدنی او با رشد موهایش بازمی‌گردد و داوودی است که سنگی برمی‌گیرد و جزئی از تاریخ می‌گردد. هنر اوکری در این است که به ما کمک می‌کند تا اومو و مردم محوطه او را درک کنیم، زندگی و دلمشغولی‌های آنان را بفهمیم و محله فقیرنشین نیجریه را لمس کنیم و بوی آن را حس نماییم. اما اشکال کار او در چگونگی این قصه است. برخی رویدادها چون زد و خورد و مرافعه در روستای ایفیوا و بازگشت پرماجرایی وی به آنجا ساختگی هستند. نویسنده بارها و بارها پیام خود را به زبان می‌آورد، حالتی را که باید بطور طبیعی از متن برخیزد به صراحت به خواننده می‌گوید و در نتیجه اجازه نمی‌دهد موقعیت‌ها خود بیانگر داستان باشند، یا سابقه‌های شخصی و قلمرو احساسات را با روایت‌های دراز نویسندگی پر می‌کند. زبان رمان پر از صنایع بدیع نویسندگی است و در بسیاری موارد تبدیل به حشو و زوائد و کلیشه‌ای می‌شود.

بدترین قسمت‌های کتاب از نقطه نظر نویسندگی بخش‌هایی است که به توصیف ایفیوا، معشوق اومو می‌پردازد، شخصیتی بیجان که به طرز بدی تصویر شده است و خواننده باید او

را هم به عنوان زنی تحصیلکرده و پرشور با افکاری انقلابی در دنیای مدرن و هم به عنوان زنی وظیفه‌شناس و محافظه‌کار در دنیای سنتی بپذیرد. در توصیف ایفیواست که از نظر عاطفی پای نویسنده به گل می‌نشیند. وقتی که او منور او را می‌بیند «سیلی از امواج ضعف و اشتیاق او را با خود می‌برد». در بخش‌های گوناگون رمان چشم‌های ایفیوا «در شفافیتی زلال پر از اشتیاق» و دارای «ژرفایی اسرارآمیز» توصیف شده است که با دیدن آنها او منور احساس می‌کند «آن چیز شگفت‌انگیز و خطرناک در درون او غوغا می‌کند»، و «معصومیتی سرکوفته در جذابیت ساده چهره‌اش» به چشم می‌خورد. در روز زفاف «تشنه‌ی ملایم سیمای او را شستشو می‌داد. در چشمانش اشتیاقی آرام و مهتاب‌گونه بود. لبانش آرام می‌لرزید».

در مقایسه با «جاده‌گرسنه» اوکری که برنده جایزه Booker شد عشق پرخطر افسانه‌ایست ساده‌تر با تراکم کمتر مطالب. جاده‌گرسنه کتابیست شاعرانه، رؤیایی و عجیب که در آن نیروی تخیل و اصالت اوکری را مرزی نیست. رمانیست که نشان می‌دهد اوکری برآستی استعدادی غیرمتعارف دارد.

این استعداد گهگاه در عشق پرخطر نیز که در برخی از قسمت‌ها از زیبایی کلام برخوردار است دیده می‌شود. مثل «درختان نخل همچون انسان‌های بیجان نرم‌اندام در کابوس، از سویی به سوی دیگر تاب می‌خوردند» (در بخشی از کتاب که ایفیوا در جنگل تاریک در دست شوهر به عذابی دهشتناک دچار آمده است).

و در لحظاتی که اوکری به عمل اجازه بیان می‌دهد رویدادها را با واقع‌گرایی و شوخ‌طبعی بجا القا می‌کند. از آنجمله است شبی بالبداهه از باده‌گساری و گفتگو میان مردان ساکن محوطه. اوکری جریان گفتگو را از بی‌حرمی و مسخرگی کم‌کم به لحظه‌ای که در آن به مرزهای آداب‌دانی نزدیک می‌شود و از آن درمی‌گذرد و سپس به حالات فلسفی هوشیارانه و متفکرانه دیروقت شب می‌کشاند.

اوکری در یادداشتی در پایان عشق پرخطر می‌گوید که این کتاب در واقع روایت تازه‌ایست از چشم‌اندازهای درون، رمانی که وی در سال ۱۹۸۱ در ۲۱ سالگی منتشر ساخت. نویسنده می‌افزاید که این رمان با توجه به مهارت نویسنده او در آن سن زیاد از حد جاه‌طلبانه بود از اینرو دوباره از مواد خام آن در عشق پرخطر استفاده کرده است.

نتیجه این کار آمیزه‌ایست: رمانی قوی و زیبا و در عین حال دارای لغزش‌های بسیار.

یادداشتی

دربارهٔ نوار کاستِ «او را صدا بزن»

شعرها و نامه‌های «نیما»

صدای «اسماعیل جنتی»

موسیقی «بهرام دهقانپار»

شرکت فرهنگی - هنری آوای آبادانا، پائیز ۱۳۷۵

از دل کوهستان‌های پاک و کوه‌های سر به فلک کشیده سر بیرون آورد و با صداقتی کم‌نظیر شعر را به زندگی و زندگی را به شعر پیوند داد. نامش نیما بود و شعرش شعر کوهستان و طبیعت. نیما شاید نخستین شاعری بود که این‌گونه گسترده، عناصر خیالش را از طبیعت گرفت و انسان را به درون آن و در دل آن نشانده، نیرومندی و تازگی تصویرهای شعر نیما در مقابل ضعف‌های زبانی - کلامی او قرار می‌گیرد و تا حدّ زیادی آن را می‌پوشاند. نگاه او نو بود و پیامش، که در آن زمانه، البته به راحتی هم درک نمی‌شد، از قلمرو جدیدی خیر می‌داد. نیما هم از شب سخن می‌گفت، هم از صبح. هم نومید بود، هم امیدوار. از این‌رو شعرش، شعر همهٔ لحظه‌هاست. او دربارهٔ پیرامون و اطرافش بسیار سخن می‌گوید. اما این بازتاب‌ها تغییر یافته در لایه‌های ذهن است.

نام نیما به تدریج تبدیل به افسانه‌ای شد و شعرش، اسطوره‌ای گشت. زندگی نیما از حیث انزوا و تلخی و درد به راستی افسانه بود. اما در آثار وی، باید به دیدهٔ تأمل و تحقیق نگریست. آن‌ها را باید بررسی کرد. و این کاری است که نکرده‌اند یا بسیار اندک کرده‌اند. تحلیل و بررسی شعر و نیز نثر وی در پرتو نگاه به شخصیت او پنهان مانده است. نیما انسان بود، انسانی زیست، او هرگز در پی جاه و مقام نگشت. مال‌اندوز نبود. اصلاً به آن توجهی نداشت. اما تحسین و ستایش زندگی‌اش، که برای ما فسانه‌ای است بلند و رسا، که ایمان و اعتقاد را در عصر بی‌ایمانی

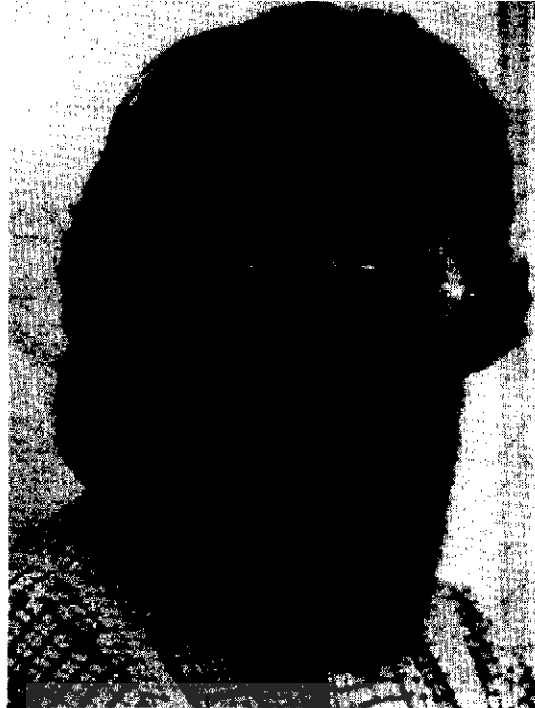
سازد. او طرح نو و ارجمندی در شعر فارسی پی افکند. اما پیچیدگی‌های ذهن و زبان او - که نخستین بود در راهش - اندک نبود. نیما شاعر همه نیست - لاقلاً در بسیاری موارد. او شاعرین شاعران و خواص است. اهمیت او نه به خاطر همه سطرها و شعرهایی است که نوشته، که بیش‌تر به سبب راه، دید و اندیشه‌ای است که پیش کشید. نام او نام انسان است - انسان معاصر ایرانی، و شعر او، به رغم دشواری‌ها و ناهمواری‌ها، به دور از هیاهوها، شعر انسانیّت باقی خواهد ماند.

کار زیبا و ارزشمند «او را صدا بزن» اصدای اسماعیل جنتی‌اگامی است برای ره یافتن به فضا و قلمروی شعر نیما. به خلاف گذشته فرهنگ و ادب سرزمینمان که شعرهای شاعران، همواره توسط راویان مسلط به شعر، و با صداهایی رسا و آهنگین خوانده می‌شد و شیوه‌های سده اخیر مغرب زمینیان در اشاعه شعر از طریق صدا، متأسفانه در کشور ما، ایجاد رابطه شعری بین شاعران و خوانندگان شعر، همواره از طریق کتاب و نوشته و چاپ بوده است. در حالی که صدای رسا، مؤثر و پر جلوه، یکی از راه‌های بسیار مهم در برقراری پیوندهایی ژرف بین شاعر و مخاطبان اوست. می‌دانیم که دقیقاً به همین دلیل، در روزگار قدیم، بسیاری از شاعران هرگز شعرهای خود را با صدای خویش در مجامع و محافل قراءت نمی‌کردند. آن‌ها می‌دانستند که شعر گفتن و شاعر خوب و برجسته بودن، دیگر است، و ایجاد فضایی تأثیر برانگیز با صدا، دیگر.

اشاعه شعر با صداهای رسا و زیبا، کاری است بسیار درخور اهمیت. رودکی، پدر شعر فارسی، هزار و اندی سال پیش چنین می‌کرد، و - با افسوس - شاعران روزگار ما، به جز مواردی معدود، به این مهم نیندیشیده‌اند و نمی‌اندیشند. شاید مجال زمانه و روزگار اندک است!

در «او را صدا بزن» ما با یکی از گرم‌ترین و ماندگارترین صداهای هم‌روزگارمان مواجهیم؛ صدایی که متأسفانه پیش از این، هرگز به گونه‌ای جدی، به قلمرو صدا به مثابه یک هنر فرهیخته و فرهیختگان سپرداخته است. از صدای دل‌انگیز، استوار و در عین حال انعطاف‌پذیر اسماعیل جنتی سخن می‌گوییم که شعرهای نیما و چند نامه زیبایش را به رسایی و خوش‌آهنگی دکلمه کرده، و ما را به خلوت کوهستانی نیما - با آن انزوای تلخ و دردآلود و سرشار از صداقتش - دعوت می‌کند. شاید نخستین بار است که کسی با چنین صدا، و با چنین دقت و مطالعه و فرو رفتن در فضای شعر نیما او البته با یاری آهنگساز جوان و پرکاری مانند بهران دهقانیا را به کمک دوستداران آثار نیما برخاسته و با به‌گزین کردن آثار منظوم و منثور نیما در روی ب - چند نامه بسیار زیبای نیما قراءت شده؛ گنجینه‌ای که - با تأسف پیش از این چندین بدان پرداخته نشده بود، چونان شارحان و منتقدان، پلی بین شاعر و مخاطب ایجاد کرده است.

وجوه اساسی اهمیت نوار کاست «او را صدا بزن» را می‌توان چنین برشمرد:



اسماعیل جنتی

- ۱- هماهنگی میان صدای گوینده، و آهنگ‌های ساخته و انتخاب شده آهنگساز، که در متن صدا و موسیقی، به شنونده لذت، لطافت و آگاهی می‌بخشد.
 - ۲- شناخت گوینده از فضای ذهن و قلمرو زبان شاعر: نیما؛ که به او، این مجال را داده است که با دیدی همه جانبه، و به گونه‌ای زیبا و تأثیرگذار، شعرها و نامه‌های نیما را دکلمه کند.
 - ۳- گرما و لطافت و صدای بم خاطره‌انگیز گوینده که به جان می‌نشیند، و ثن صدای تأمل و دقت بسیارش در ادای کلمه‌ها، و فراز و فرود شعر، که در مجموع صدای او را برای دکلمه شعر نو، بسیار مناسب ساخته است.
 - ۴- درک درست و شهودی آهنگساز، از فضای آثار نیما که توانسته موسیقی خود را با شعرِ رازگونه و طبیعت‌گرای نیما هماهنگ کند، و نیز نوع و حالت صدای گوینده را خوب تشخیص دهد و متناسب با این دو مؤلفه، به تلفیق و ساخت موسیقی، برای کلام پردازد.
- من با این تعبیر یکی از کسانی که در سال‌های اخیر در شرح و تحلیل شعر نیما کوشیده، بسیار موافقم که در ابتدای کتابش گفته است: «شعر نیما شعر پوست تلخی است. شاید بتوان گفت هم چون لیموشیرینی است که باید پوست تلخش را شکافت، و حتی پوستاره‌های هر پاره یا قساج آن را نیز کنار زد تا به شیرینی‌اش دست یافت» [نگاهی به نیما، محمود فلکی، مروارید، ۱۳۷۳، ص ۱۶]. گمان می‌کنم صدای پرتین اسماعیل جنتی (با موسیقی دهقانپارا حداقل مقداری از شیرینی و لطافت شعر و نثر نیما را به ما می‌چشاند) - و این توفیق اندکی نیست. نمی‌گویم مقدار زیادی - تا آنان که به این صدا گوش فرامی‌دهند، به نویسنده این سطور خورده بگیرند. اما تردید ندارم که اینان پس از گوش سپردن به این نوار، قید اخیر را بی‌محابا به کار خواهند برد.